

مرگ و میش



زینب
علیپور تهرانی

تیش

آنچه در قسمت های قبل گذشت...

ستاره به تازگی از همسر سابقش سعید که بازیگراست جدا شده و نیمه شب به قصد خودکشی از خانه خارج می شود اما از تصمیمش پشیمان شده و با

قرص های آرامبخشی که در نوشابه می ریزد و به خورد سعید می دهد او را به قتل می رساند.

ستاره با شنیدن خبر مرگ سعید دستپاچه شده بود و نمی دانست چه کار کند. او یکی از گزینه های پلیس برای تحقیق بود. نگرانی باعث شده بود باز دست هایش عرق کند. گوشی اش را برداشت و اخبار مربوط به سعید را جست و جو کرد. هر رسانه ای برداشت خودش را از این اتفاق منتشر کرده بود. یکی درباره شایعه دردی از او تیتیز زده بود و دیگری خودکشی و... در این میان رسانه هایی هم بودند که سعید را با عنوان مقتول خطاب کرده بودند. با خواندن این اخبار نگرانی اش بیشتر شد. با خودش فکر کرد، نکند پلیس پی به ماجرا ببرد و او اعدام شود. «تکلیف پدر چی می شد؟ کی قراره ازش مراقبت کنه؟» به خودش گفت: «من که یک ساله ازش جدا شدم. زندگی و مرگ اون ربطی به من نداره.» این حرف ها هم از نگرانی اش کم نمی کرد. یکباره صدای زنگ آپارتمان را شنید. پدر داشت از روی تخت بلند می شد که به سمت در برود. ستاره متوجه پدر شد و او را به اتاقش برگرداند و روی تخت نشانده. پتوراوی پدر کشید. بعد هم به سمت آیفون رفت. دو مرد را با لباس فرم دید. سعی کرده به خودش مسلط شود. دکمه آیفون را در حالی که دستانش می لرزید، زد و موهایش را از زیر شال مرتب کرد و نفس عمیقی کشید و پشت در ورودی ایستاد. به خودش که مسلط شد در آپارتمان را باز کرد. دو مرد از پله ها بالا آمدند و خودشان را مامور آگاهی معرفی کردند و کارت شان را نشان دادند. ستاره آنها را به داخل خانه دعوت کرد. هر دوی آنها روی مبل نشستند.

یکباره پدر از اتاق خارج شد و به سمت آشپزخانه رفت. ستاره از مهمان ها عذرخواهی کرد و سراغ پدر رفت. دستش را گرفت و او را به اتاقش برد و به سمت آنها برگشت.

سرگرد صدیق پرسید: پدرتون بیمارن؟

ستاره گفت: بله چند سالیه که آلزایمر داره.

سرگرد صدیق پرسید: نگهداریشون باید سخت باشه. درسته؟ ستاره که دستپاچه شده بود، سعی می کرد خودش را کنترل کند، گفت: سخت که هست اما خب پدرمه و برام عزیزه. راستی نگفتین برای چی زحمت کشیدین تا اینجا اومدین؟

سرگرد گفت: شما همسر سابق سعید رحمانی هستین. درسته؟

ستاره با لحن آرام و غمگین گفت: بله بودم و شنیدم که متأسفانه فوت شده.

سرگرد گفت: البته هنوز دلیل مرگ مشخص نیست. ما هم برای همین اینجا هستیم.

ستاره یکباره گفت: من توی اخبار خوندم که فوت شده.

سرگرد پرسید: شما حدود ساعت ۳ و ۴ صبح کجا بودین؟ ستاره گفت: خونه، پیش پدر. با هم فیلم دیدیم، شام خوردیم و بعدشم پدر خوابید و منم کمی دیرتر خوابیدم.

سرگرد پرسید: شاهدی هم دارین؟

ستاره گفت: به جز پدرم کسی با من زندگی نمی کنه که اون هم متأسفانه فراموشی داره. گاهی حتی من رو به سختی به یاد میاره.

سرگرد پرسید: چرا از سعید رحمانی جدا شدین؟

- راستش قبل از این که توی اون فیلم بازی کنه و تا این حد مشهور بشه، ما زندگی خوبی داشتیم. دوسالی بود که ازدواج کرده بودیم. سعید تئاتر کار می کرد. به هر دری می زد تا بتونه به فیلم بازی کنه و همه بشناسنش. تا این که به شب تهیه کننده اون فیلم اومد سالن و نمایش رو دید و بازی سعید خوشش اومد و همه چیز خراب شد.

سرگرد گفت: چطور؟

ستاره با یادآوری خاطرات سعید ناراحت شد و گفت: خب ما توافقی از هم جدا شدیم اما من دوستش داشتم. هنوزم دوستش دارم. من زندگی من رو دوست داشتم اما اون دیگه از زندگی متاهلی خسته شده بود. حتی از زندگی با پدر من. حق هم داشت. به هر حال هرکسی به طاقی داره. برای همین توافقی کردیم از هم جدا بشیم. شاید باورتون نشه اما من با خاطراتش زندگی می کنم البته من بهش خرده نمی گیرم. خب موقعیت کاریش اجازه نمی داد اون شرایط و زندگی رو تحمل کنه.

سرگرد گفت: به نظرتون سعید رحمانی دشمنی نداشت؟ یا این که افسردگی و مشکل روحی داشته باشه؟

ستاره کمی فکر کرد و گفت: تاجایی که من می دونم نه. ما وقتی با هم بودیم، زندگی خوبی داشتیم.

سرگرد دوباره پرسید: تا زمانی که با شما زندگی می کرد، داروی آرامبخش مصرف نمی کرد؟

- نه شاید بعد از جدایی من قرص خورده باشه. چطور؟

سرگرد گفت: مهم نیست. فقط چند تا سوال ساده بود.

سرگرد از روی صندلی بلند شد و همکارش هم بلند شد تا از آنجا خارج شوند اما زمانی که سرگرد می خواست از خانه خارج شود برگشت و رو به ستاره گفت: لطفاً از تهران خارج نشین و اگه چیزی به ذهنتون رسید به ما اطلاع بدین.

بعد کارتش را که شماره ای روی آن بوده به ستاره داد و رفت. ستاره در رابست و به در تکیه داد و نفس عمیقی کشید. به اتاق پدر رفت. پدر در خواب عمیق بود. سر او را بوسید و به سمت اتاق خودش رفت. از داخل کمد اتاقش آلبوم عکس را برداشت و روی تخت نشست. آلبوم را باز کرد و عکس های مشترک خودش و سعید را دید. دستی روی عکس کشید و یکباره قطرات اشک روی گونه هایش سرازیر شد. چند قطره هم روی عکس افتاد و با انگشتش، آن را از روی عکس پاک کرد. آلبوم را در آغوش گرفت و روی تخت خوابید و چشمانش را بست.

هشدار پلیس درباره گواهینامه های جعلی

هشدار هفته

که این گواهینامه ها در سامانه های پلیس راهور فاقد سابقه و اعتبار است.

کرمی اسد با تاکید بر این که دارندگان گواهینامه های رانندگی باید در بازه های زمانی مختلف نسبت به کنترل و بررسی سوابق تخلفاتی درج شده در سابقه گواهینامه خود اقدام کنند، افزود: در صورت مشاهده هرگونه سابقه تخلف رانندگی که خودشان مرتکب نشده اند، به مرکز اجرائیات و مرکز صدور گواهینامه پلیس راهور مراجعه و موضوع را پیگیری کنند.

به سامانه های این مرکز غیرممکن است، پس هرگونه تبلیغ در فضای مجازی مبنی بر امکان صدور گواهینامه با داشتن سابقه در سیستم پلیس راهور غیرممکن است. رئیس مرکز صدور گواهینامه پلیس راهور ناجا افزود: تعدادی از جاعلان پس از اخذ بخشی از هزینه های مربوط از افراد و طعمه های خود، خطوط ارتباطی خود را قطع و امکان دسترسی افراد را غیرممکن می کنند و تعدادی نیز با اخذ مدارک هویتی و شناسنامه ای اشخاص، به صدور و جعل گواهینامه با مشخصات دیگران مبادرت کرده

رئیس مرکز صدور گواهینامه پلیس راهور ناجا در مورد استفاده از گواهینامه های جعلی رانندگی و پیامدهای آن هشدار داد. سرهنگ احمد کرمی اسد در این باره گفت: در فضای مجازی، تبلیغات متعددی در خصوص اخذ هزینه و صدور گواهینامه بدون طی فرآیندهای قانونی مشاهده شده که در آن جاعلان براساس اطلاعات شناسنامه ای افراد، به صدور گواهینامه جعلی اقدام می کنند. با توجه به فرآیند سیستمی و هوشمند صدور گواهینامه های رانندگی، امکان ورود و دسترسی افراد غیرمجاز